



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۴/۲۷



مُ نعيم بارز

ضرورت شناخت فلسفی!

قسمت سوم

ضرورت شناخت و اهمیت درک فلسفه!

یاد داشت: اشارتاً یاد آور میشوم که قبل از این، بخش اول و دوم موضوع ضرورت شناخت و اهمیت فلسفه از چند غیلسوف به قول ایوان گیلیو «ivan guillot» فرانسوی استاد یونیورسیتی پاریس با ترجمه ناصر اعتمادی معرفی گردیده. اینک قسمت سوم آن به نشر سپرده میشود.

این جانب سال ها کمبود درک فلسفی را در خود و در بعضی مقالات قلم بدستان محترم افغان احساس می کردم و فکر کردم تا زمانیکه بحث فلسفی در میان ما مدعیان روشنگری به راه نیافتد از لحاظ نظری در بسی مسایل سیاسی بخصوص بدفاع از یک سیستم سیاسی کارا و تجربه شده به راه گم شده ای خواهیم ماند و تب و تلاش و زحمات ما به هدر خواهد رفت.

عقلانیت و آگاهی فلسفی که عبارت است از آمادگی شخص برای تصحیح باور های خود و در پیشرفته ترین صورت فکری عبارت است از آمادگی برای بحث در باره باور های خود به نحو نقادانه و تصحیح آنها در پر تو بحث های نقادانه با دیگران، نیاز دیده می شود که بحث های فلسفی در میان افغان های محترم به راه افتد. لذا من در اینجا یکبار دیگر با ذکر نکات چندی از «میشل فوکوی» فرانسوی در فلسفه تحلیلی قرن بیستم آغاز می کنم، که او فلسفه تحلیلی را با دو بیماری بزرگ می بیند، دو تب شدیدی که تجلیات سراسیمه و خون ریزی زیادی را باعث شده است، بدیهیست که هر دوی این بیماری فاشیسم هیتلری و کمونیسم استالینیسیم هستند که نبض زمانه اوایل قرن بیستم را تحت سلطه خود داشتند.

میشل فوکو می گوید: «مشکل بزرگ قرن نوزدهم لا اقل در اروپا فقر و فلاکت بود، مشکل بزرگی که گریبان اکثریت متفکران و فلاسفه اوایل قرن نوزدهم را گرفت، به این دلیل از یک سو دیده می شد که تولید ثروت تأثیرات خیره کننده آن در تمام غرب رو به آشکار شدن است و از سوی دیگر پای این سوال پیش کشیده می شد، چطور است که این تولید ثروت با بیکاری و فقیر شدن تعداد کسیری از مردم تو ام است؟»

واقعاً بنابر آن پرسش بحث سیاست و مناسبات اجتماعی از سوی فیلسوفان و تیوریسن ها مطرح شدند و نقش فیلسوف را قبل از کار قانون گزار مهم ساخت که می تواند به مثابه روشنگر راه آزادی، عدالت و ایجاد سنگر اندیشه برضد مستبد و استبداد باشد. اما فیلسوف بزرگی چون افلاطون را هم در تاریخ فلسفه داریم که پادشاهی را در خور صلاحیت فیلسوف دیده و با اندیشه تصویری گرای خود تا دیر زمان تأثیر بسیار منفی در تاریخ فلسفه، دین و سیاست برجا گذاشته است.

اما از دید «فوکو» فلسفه به منزله مربی امور تربیتی است ولی در موضع هستی شناسی کار فلسفه را پایان یافته دیده و می گوید:

«ما دیر زمانی است می دانیم که وظیفه فلسفه کشف کردن آنچه مستور است، نیست بلکه این است که درست همان چیزی را روشن سازد که تا اندازه ای ملموس است. یعنی همان چیزی را قابل نمایان شدن کند که چنان نزدیک، چنان بی واسطه، چنان تنگاتنگ با خود ما مرتبط است اما آنرا درست درک نمی کنیم، در حالیکه وظیفه علوم فیزیکی این است که آن چیزی را قابل شناسایی کنند که ما نمی بینیم»

یعنی کار شناخت خدا و طبیعت را مربوط علم و از وظیفه دانشمندان تحقیق در باب تحلیل و تجزیه زرات اتومی که هستی جهان را می سازند و کار فلسفه را در شناخت پدیده های اجتماعی می بیند و بیشتر از هر چیز وظیفه فیلسوف و فلسفه را در این دیده که نشان داده شود ارتباط فلسفه با مناسبات قدرت چیست؟ چنانکه فوکو می گوید:

«مناسباتی که ما اسیر آن ها هستیم و خود فلسفه دستکم نزدیک به صد و پنجا سال مبتلای آن بوده است»

خلاصه وظیفه کسانی که خیال روشنگری دیگران را در سر دارند این خواهد بود که نخست درک خویش را از عمق فلسفی نظام ها و تیوری های که اقلأ به قول میشل فوکو یکصد و پنجا سال اخیر را در بر گرفته باید به آن

معطوف کرد تا با دریافت جنبه های مثبت و منفی سیستم ها و نظام های اجتماعی و در پرتو شناخت همه جانبه، از راه و روش درست بتوان از حق آزادی و عدالت اجتماعی آگاهانه دفاع نمود.

ناگفته نماند کار من در این ارتباط با در نظر داشت حوصله افغان های محترم یک مقدار خلص کردن و صراحت بخشیدن به بعضی نکاتی است، البته با نهایت سعی تا به اصل موضوعات آسیب نرسد، با این هدف مطلب فلسفی از چند فلسف شناسخته شده مهم را پیش کش می کنم:

مطالب فلسفی که در ذیل آمده اند از آقای ایوان گیو فیلسوف و استاد یونیورسیتی پاریس می باشد که آقای ناصر اعتمادی مدیر بخش فارسی رادیو انترناسیونال فرانسه آنرا از کتاب وی گرفته و پس از ترجمه آن را از فرانسوی به فارسی در سایت نشراتی «RFI» یعنی رادیو انترناسیونال فرانسه به نشر سپرده است. وقتی نوشته مذکور از نظر این جانب نعیم بارز گذشت بسیار برایم ارزشمند و دلچسپ واقع شد و خواستم بدون زیاد تاخیر با اندک تغییر و آرایش آن را به به نشر سپردم

زیگموند فروید (Sigmund Freud) : ایدۀ خدا و "عقدۀ ادیپ (oedipe)!

دو بخش پایانی کتاب نقد دین اثر "ایوان گی یو" به بررسی آرای "فریدریش نیچه" (Friedrich Nietzsche) و فروید اختصاص دارد، "ایوان گی یو" در این دو بخش مفصلاً یادآور می شود که در زمینه نقد دین، "فریدریش نیچه" ادامه دهنده آرای روشنگری است. زیرا، او همانند غالب روشنفکران عصر روشنگری در کتاب انسانی بسا انسانی نوشته بود که ادیان در جهل، عقب ماندگی فنون و همچنین در ترس و نیاز ناشی از آن ریشه دارند. در این اثر، "فریدریش نیچه" تأکید می کند که جهل و نا آگاهی نسبت به دلایل امور طبیعی، آدمی را به ساختن تصورات انسان گونه درباره طبیعتی هولناک و می دارد که بستر پیدایش آیین های کهن به منظور آشتی دادن انسان با طبیعت نخست از طریق جادوگری است.

فریدریش نیچه معتقد است که جادوگری نخستین اقدامی است که از طریق آن انسان می کوشد طبیعت را رام و قانون خود را بر آن تحمیل کند نیچه در عین حال می گوید :

دین هنگامی که خود را به واسطه علم در معرض تهدید می بیند به الهیات پناه می برد یا در حقیقت به این ادعا که اشیاء، امور و گزاره های دینی معانی پنهان و چندلایه دارند. "ایوان گی یو" تصریح می کند که از نگاه نیچه این ادعای دین که شناخت امور نیازمند تفسیر بی نهایت و تلاش پیوسته برای راه یافتن به لایه های درونی و پنهان گزاره ها و پدیده ها است چیزی جز انکار شناخت عینی نیست در عین حال، از نگاه نیچه دین ضدیت دائمی با شور زندگی است. با این همه، "ایوان گی یو" می گوید که نه فویرباخ، نه مارکس و نه نیچه هیچکدام به اندازه فروید در توضیح انتقادی دین شاید راه گشا نبوده اند.

"ایوان گی یو" می گوید :

هر چند روان شناسی فروید در بادی امر زندگی روحی افراد را بررسی می کند و نه واقعیت ها و پدیده های جمعی نظیر دین، اما، نظریه فروید درباره دین بخشی از بررسی های انسان شناسانه او در این باره است "ایوان گی یو" یادآور می شود که نقطه عزیمت این دورنما را می توان در کتاب ناخوشی تمدن یافت که فروید در سال ۱۹۳۰ و همزمان با پیروزی فاشیسم منتشر کرد. در این اثر، "زیگموند فروید" (Sigmund Freud) نیاز دینی را زائده به جا مانده از وضعیت وابستگی مطلق انسان در دوران کودکی و همچنین حسرت پدری حامی که ویژه همین دوره است می داند. به دلیل همین حسرت است که "فروید" نیاز دینی را بخشی از "عقدۀ ادیپ" یا حسرت عشق کودکی به پدر تلقی می کند که در نگاه کودک وار انسان تبلور امنیت است. "زیگموند فروید" منشاء اعتقاد به خدا را همین نیاز می داند و می گوید که به گمان او هیچ نیازی به اندازه نیاز کودکی، یعنی نیاز بهره مندی از حمایت پدر در پیدایش دین و اعتقاد به خدا نقش ایفا نکرده است. او می افزاید که ادیان تک خدایی، یعنی تصور یک خدای قادر مطلق که خصوصیات یک پدر حامی را دارند انگیزه نیاز دینی را برملا می سازد، در این تفسیر، "فروید" از این نیز فراتر می رود و می گوید که از جمله دلایل مهم دل بستگی انسان ها به آیین ها و ایدئولوژی های ابلهانه (نظیر فاشیسم و حاکمیت های دینی و ایدئولوژیک مستبدان فرهمند)، همین حسرت پدری حامی و گم شده است.

اما، "زیگموند فروید" تأکید می کند که اعتقاد به خدا و آیین های مذهبی همانند دل بستگی به پدر نه ناشی از عقل، بلکه اصل ارده های عاطفی بیگانه با عقل، یعنی "عقدۀ ادیپ" است. به دیگر کلام، آدمی از خلال نیاز دینی در پی سعادت و خوشبختی است که نه در طبیعت سرکش و عاصی می یابد و نه در مناسبات منازعه آمیزش با هموعان.

در کتاب آینده یک توهم "زیگموند فروید" این نظر را بیشتر توسعه می دهد و می گوید :

نه فقط دین بر "ارباب عقل" و "کودکی معنوی" متکی است، بلکه در نزد پیروان اش "هذیانی جمعی"، نوعی رنج دائمی روح و روان را توسعه می دهد. او بر همین اساس دین را همانند روان پریشی کودک، نوعی "روان پریشی" جهان شمول انسان می داند که همانند روان پریشی کودک ریشه در "عقدۀ ادیپ" دارد از این ملاحظه، فروید نتیجه می گیرد که افکار و ایده های دینی "توهمات" اند که نیروی درونی شان حاصل مهار و ارباب عقل توسط امیال است. "زیگموند فروید" تصریح می کند که منشاء توهم دینی نه "خطا"، بلکه امیال است و تصورات دینی همانند رؤیا، "جبران هذیانی" امیال سرکوب شده از جمله میل جنسی است.

او می افزاید که در این جبران هذیانی امیال سرکوب شده، خدا، میل امنیت و عدالت را تداعی می کند و وعده بهشت و قربت دائمی حوریان زیبا رو، امیال سرخورده خوشبختی و شور زندگی در این جهان را جبران

می سازند. قدرت دین از نگاه فروید، خاصاً مقاومت آن در مقابل عقل بیش از هر چیز ناشی از عصیان و قدرت سرکش امیال است. به همین خاطر، در نظر فروید، فرد مؤمن کسی است که هرگونه پیوند حقیقی را با واقعیت از دست داده است.

"زیگموند فروید" کارنامه دین را در زندگی واقعی و در زمینه های سعادت، هوشمندی و اخلاق بدون تردید منفی می داند. او می گوید که دین به دلیل مخالفت اش با دانش و اندیشه انتقادی نقش اساسی در استمرار جهالت و توهمات جبرانی داشته و اراده تغییر و بهبود شرایط اجتماعی را از انسان سلب کرده است. همانند مارکس، فروید نیز معتقد است که "جبران های هذیانی" تصورات دینی همچون "افیون" آلام انسانی را تسکین می دهند، بی آنکه آنها را علاج کنند در حیطه آموزش و اخلاق، کارنامه دین، از نگاه زیگموند فروید، از این نیز تیره تر است: دین با رواج خرافات و بازتولید توهمات از شکل گیری اندیشه های خود فرمان که شرط رهایی و پیدایش جامعه آزاد و خود فرمان است جلوگیری می کند و با توجیهای مذهبی منشاء بسیاری از منازعات خونین و خشونت های بی نام بوده است. دین از نظر "زیگموند فروید" در انسان بیشتر در کودکی آن ریشه می گیرد.

- عقده اُدیپ از نظر روانشناسی به تمایل پسر برای ارتباط جنسی با مادرش گفته می شود که سبب پیدایش رقابت پسر با پدر می گردد. این مفهوم اولین بار توسط زیگموند فروید در کتاب تفسیر خواب ها (سال ۱۸۹۹ میلادی) توضیح داده شد. بر اساس نظریه فروید، پسران در ابتدا مادر شان را موضوع عشق می دانند اما به تدریج پی می برند که موانع اجتماعی وجود دارد. پایان